

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در این فرع است که اگر کسی در وطن خودش مستطیع نباشد اما به يك بلد دیگری می‌رود و آنجا زاد و راحله و شرایط استطاعت را پیدا می‌کند، در اینجا مشهور قریب به اتفاق فقها می‌گویند استطاعت محقق است و حج بر این شخص واجب است و این شخص باید به عنوان حجة الاسلام حج انجام بدهد به طوری که اگر انجام نداد، این حج بر او مستقر می‌شود و احکام استقرار در جای خودش مطرح می‌شود.

دو دلیل برای دیدگاه مشهور ذکر شد: (1) مسئله صدق استطاعت فعلیه و عدم تقیید ادله استطاعت به این که باید از وطن مستطیع بشود. (2) دلیل دوم روایت صحیحہ معاویة بن عمار است که صاحب مدارك^[1] به آن استدلال کرده است.

دلیل دوم مشهور: صحیحہ معاویة بن عمار

و عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) الرَّجُلُ يَمُرُّ مُجْتَازاً يَرِيدُ الْيَمْنَ أَوْ غَيْرَهَا مِنَ الْبُلْدَانِ وَ طَرِيقُهُ بِمَكَّةَ فَيَدْرِكُ النَّاسَ وَ هُمْ يَخْرُجُونَ إِلَى الْحَجِّ فَيُخْرِجُ مَعَهُمْ إِلَى الْمَشَاهِدِ أَلَا يَجْزِيهِ ذَلِكَ عَنْ حَجَّةِ الْإِسْلَامِ قَالَ نَعَمْ.^[2]

در صحیحہ معاویة بن عمار سائل به امام (علیه السلام) عرض می‌کند: شخصی از شهر خودش به یمن می‌رود، به یمن که می‌رسد می‌بیند آنجا يك کاروانی می‌خواهد به حج برود و او هم با آنها می‌رود و حجة الاسلام انجام می‌دهد. آیا این مجزی از حجة الاسلام است یا خیر؟ امام علیه السلام می‌فرمایند: بله، این مجزی است. بیان استدلال به این صورت بود که امام (علیه السلام) همین مقدار که استطاعت من الیمن را فرموده در حجة الاسلام کفایت می‌کند.

اشکال مرحوم حکیم بر دلیل دوم

مرحوم حکیم در استدلال به این روایت اشکال کرده و می‌فرماید: «الظاهر من الرواية كون جهة السؤال عدم قصد الحج من البلد لا عدم تحقق الاستطاعة منه»؛ ظاهر سؤال سائل این است که این شخص از وطنش قصد رفتن به یمن داشته و اصلاً قصد حج نداشته است و حال که به آنجا رفته و حج می‌رود. بنابراین در روایت این جهت را نداریم که مفروض باشد که این شخص در وطنش مستطیع نبوده و از یمن مستطیع است تا این که گفته شود این که امام (علیه السلام) می‌فرماید مجزی است، این دلیل می‌شود بر این قول مشهور که بگوییم استطاعت از بلد لازم نیست.^[3]

به بیان دیگر مرحوم حکیم می‌گویند: کجای روایت دلالت دارد بر این که این شخص از وطن مستطیع نبوده و حال آن که محل بحث ما چنین جایی است که بگوییم در روایت می‌گوید این شخص از وطن مستطیع نبوده و از یمن مستطیع شد، امام(علیه السلام) می‌فرمایند این مجزی است.

در روایت معاویه بن عمار می‌گوید: عرض کردم به امام صادق(علیه السلام) شخصی می‌خواهد به یمن یا بلدان دیگری که در طریق مکه است برود و طریق به مکه طریق این شخص به مکه است؛ یعنی راه منتهی به مکه می‌شود نه این که مسیر نهایی اش مکه باشد، بلکه این راهی است که منتهی به مکه می‌شود، مثلاً از مصر به یمن آمده و از یمن که به مکه نزدیکتر می‌شود می‌گوید این طریقش به مکه بوده و قصد مکه نداشته است. می‌بیند مردم می‌خواهند به حج بروند او نیز با اینها به حج می‌رود، آیا از حجة الاسلام مجزی است امام(علیه السلام) می‌فرماید: بله.

اشکال مرحوم حکیم آن است که این روایت نمی‌گوید که این از بلد مستطیع نبوده و از یمن مستطیع شد، بلکه سؤال سائل این است که این شخص از اول قصد حج نداشته، به یمن می‌آید و در یمن می‌بیند يك عده‌ای می‌روند و بعداً قصد حج می‌کند آیا این کفایت می‌کند یا نه؟ امام(علیه السلام) می‌فرمایند: از این جهت که از ابتدا که از وطنش خارج شده قصد حج نداشته در اثناء طریق قصد حج پیدا کرد، از این جهت مانعی ندارد، اما دیگر روایت در مقام بیان این مطلب نیست که آیا از وطن مستطیع بوده یا نبوده تا امام(علیه السلام) از آن جهت هم بفرمایند اشکالی ندارد.

پاسخ از اشکال مرحوم حکیم

برخی از این اشکال مرحوم حکیم این‌گونه جواب دادند که ما نسبت به مسئله استطاعت و عدم استطاعت از راه ترك استفصال وارد می‌شود؛ یعنی اگر مستطیع بودن از وطن دخیل باشد امام(علیه السلام) باید بپرسد که آیا این شخصی که از یمن با آنها به حج رفت، از وطنش مستطیع بوده یا خیر؟ اما امام(علیه السلام) اصلاً راجع به مسئله وطن مطلبی را نفرموده است.

به بیان دیگر نسبت به مسئله وطن ترك الاستفصال شده است. حال که ترك الاستفصال نسبت به وطن از حیث استطاعت و عدم استطاعت صورت گرفته، پس معلوم می‌شود مطلق است و در نتیجه ترك استفصال دلالت دارد بر این که فرقی نمی‌کند از وطن مستطیع باشد یا مستطیع نباشد.

مناقشه در پاسخ توسط والد معظم(قدس سره) و ارزیابی آن

مرحوم والد ما این جواب از اشکال مرحوم حکیم را نمی‌پذیرند و اشکال مرحوم حکیم را در اینجا تمام می‌دانند. ایشان می‌فرمایند: «فإنه بعد ما فرض کون حیثیة السؤال أمراً لا یرتبط بمسئلة الاستطاعة»؛ فرض ما این است که سؤال سائل ارتباطی به استطاعت ندارد، «لا مجال للاستدلال بترك الاستفصال»؛ لذا نمی‌شود گفت از راه ترك استفصال وارد شویم.^[4]

به نظر ما این فرمایش مرحوم والد تمام نیست؛ زیرا سائل سؤالش از اجزاء از حجة الاسلام است، اگر واقعاً از وطن مستطیع نباشد، این کفایت در حجة الاسلام نکند امام(علیه السلام) باید متعرض این مطلب شود؛ یعنی اگر استطاعت از وطن دخالت در اجزاء داشته باشد امام(علیه السلام) باید بفرماید: «إن كان مستطیعاً من وطنه یجزیه و إن لم یکن مستطیعاً فلا یجزیه». بنابراین به نظر می‌رسد که این جواب از اشکال مرحوم حکیم تمام است و اشکال مرحوم حکیم اشکال واردی نیست.

بالآخره این سائل می‌گوید: يك کسی از وطنش به یمن رفته، از یمن با کاروانی به حج رفته، این حج صحیح است یا نه؟ اولاً کجای روایت دارد که فقط «فی خصوص عدم القصد من الوطن» است؟! می‌گوید این حج مجزی است یا نه؟ اگر واقعاً حکم

واقعی این باشد که اگر از وطن مستطیع نباشد مجزی نیست و اگر مستطیع باشد مجزی است، تفصیل باشد بین استطاعت از وطن و عدم استطاعت از وطن، امام(علیه السلام) باید تفصیل بدهد و حال که امام(علیه السلام) تفصیل ندادند، «ترك الاستفصال يدل على الاطلاق». لذا به نظر ما استدلال به این روایت بر ما نحن فیه تمام است.

اینکه بگوییم سؤال فقط در خصوص «عدم القصد من الاول» است این هم درست نیست، بر فرض که سؤال هم اگر از او باشد امام(علیه السلام) وقتی به صورت مطلق جواب می‌دهد، اینجا ما نمی‌توانیم اطلاق حیثی را بیاوریم و بگوییم از حیث عدم القصد مطلق است، اما از حیث استطاعت و عدم الاستطاعة اطلاقی ندارد! این بسیار خلاف ظاهر است.

به بیان دیگر یک مصداق اجزاء آن است که مستطیع نباشد و يك مصداقش این است که از اول مستطیع باشد. فرض کنید تا یمن آمده، منتهی از بلدش تا حج پول نداشته، به یمن رسید و آنجا يك کسی پولی به او می‌دهد و الآن مستطیع می‌شود، فرض ما این است الآن که به یمن رسیده مستطیع است «و لم یکن فی بلده مستطیعا». ما همین را می‌خواهیم بگوییم که روایت نمی‌گوید از اول مستطیع بوده یا نه؟ امام(علیه السلام) ترك الاستفصال کردند و «ترك الاستفصال يدل على الاطلاق»، راوی می‌گوید: «یخرج معهم»؛ یعنی به خوبی می‌داند زاد و راحله وجود دارد و با آنها حج می‌رود و از این جهت مشکلی ندارد.

نتیجه آن که به نظر ما اشکال مرحوم حکیم وارد نیست و این مطلب و استدلال صاحب مدارك تمام است.

اشکال دوم

دومین اشکال (که مرحوم والد ما مطرح می‌کند) آن است که سائل می‌پرسد: «أیجزیه عن حجة الاسلام؟»، اجزاء اعم است از این که خودش حجة الاسلام واقعی باشد یا نه («الاجزاء اعم من كونه حجة الاسلام»). به بیان دیگر حجة الاسلام در بعضی از روایات دیگر ظهور در حجة الاسلام واجب ندارد، ما از کجای روایت بفهمیم که مراد از این اجزاء، اجزای از حجة الاسلام واجب است؟ در برخی از روایات نسبت به حج صبی با این که بالغ هم نیست و حج انجام می‌دهد، عنوان حجة الاسلام اطلاق شده است.

جواب این اشکال روشن است که ما در روایات، يك مورد داشتیم که چنین تعبیری برای حجّ غیر واجب به کار برده شده است و در آنجا آن هم قرینه وجود داشته است، از این رو هر جا می‌گویند: «حجة الاسلام»، ظهور در حجة الاسلام واجب دارد.

بنابراین فرع اول از این مسئله دوازده روشن است که استطاعت از بلد معتبر نیست، اگر يك ایرانی به یمن رفت و آنجا مستطیع شد او نیز باید حجّ را انجام بدهد هر چند در وطن خودش مستطیع نباشد.

نکته شایان ذکر آن است که اگر کسی از اول قصد حج نداشته و بعد قصد حج پیدا کرده يك امر نادری است، آن طرفش خیلی زیاد است؛ یعنی کسی در شهرش مستطیع نیست و به شهر دیگری می‌رود و آنجا قدرت پیدا می‌کند که حج برود، یعنی اگر بگوییم روایت ظهور در این مدعی ندارد (که این سؤالش از این است که در شهر خودش مستطیع نبوده، حال که به یمن رفته آنجا مستطیع شده)، از سوی دیگر مسئله عدم قصد حج، يك امر نادر الوجود است؛ یعنی این که بگوییم این شخص قصد حج نداشت و حال که به یمن آمد و قصد حج داشت، بعد بگوییم فرض این است که امام(علیه السلام) فرض می‌کند که این از وطنش هم مستطیع بوده است! این در ذهن عموم نمی‌آید، آنچه به ذهن عموم می‌آید این است که از شهر خودش نمی‌توانسته حج برود، حال که به یمن آمده و می‌تواند به حج برود، الآن مستطیع برای حج شده است. بنابراین، اگر نگوییم روایت در این ظاهر است، ظهوری هم در حرف مرحوم حکیم وجود ندارد.

دومین فرع که امام خمینی (قدس سره) در مسئله 12 مطرح نموده عبارت است از: «لو مشی إلى قبل الميقات متسكعاً أو لحاجة و كان هناك جامعا لشرائط الحج و جب، و يكفى عن حجة الإسلام»^[1]. در گذشته يك بحثی را مطرح کردیم و آن این که «من شرایط الاستطاعة الراحلة»، لذا اگر کسی می‌گوید من راحله ندارم اما قدرت این که پیاده به حج بروم را دارم و بر ما حرجی نیست، گفتیم اینجا مستطیع نیست و احتیاط اولی این است و گرنه از جهت فتوا کسی فتوا نمی‌دهد به این که بر چنین شخصی که از ایران قدرت دارد پیاده به حج برود انجام حج واجب است.

حال اگر کسی پیاده تا میقات رفت، اما در میقات برایش زاد و راحله آوردند، این شخص که به میقات رسید حج بر او واجب است و باید به عنوان حجة الاسلام انجام بدهد. حتی می‌گوییم اگر کسی از وطنش تا میقات حرجیاً رفت؛ یعنی نمی‌توانست پیاده برود خودش را به حرج و مشقت انداخت و با حرج خودش را به میقات رساند، اما از میقات زاد و راحله موجود است و آنجا حرجی وجود ندارد، اینجا نیز بر طبق همان بیان قبلی، وقتی ما می‌گوییم استطاعت از بلد معتبر نیست، يك قانون کلی به دست می‌آوریم و می‌گوییم «تعتبر الاستطاعة من الميقات». در نتیجه اگر قبل الميقات استطاعت داشت، به طریق اولی می‌شود؛ یعنی وقتی ما بگوییم این استطاعت باید از میقات باشد، از آنجا اگر کسی استطاعت داشت این باید به حج برود.

بنابراین اگر کسی در وطن خود زاد و راحله ندارد، اما می‌داند که اگر خودش را به میقات برساند زاد و راحله برای رفتن به حج آماده است، بر او واجب نیست که خودش را برساند؛ زیرا این از مصادیق تحصیل استطاعت است و تحصیل استطاعت واجب نیست.

نکته دیگر آن که يك مسئله‌ای را قبلاً در باب صغير مطرح کردیم که يك صغيری است که الآن مستطیع است (چون تحقق استطاعت لازم نیست که آن شخص حتماً مکلف باشد)، مثلاً يك بچه‌ای که پدرش از دنیا می‌رود مال فراوانی به او می‌رسد مستطیع می‌شود، منتهی شرط حج بلوغ است و اگر رفت انجام داد مجزی از حجة الاسلام نیست. حال اگر يك صغيری از نظر مالی و از همه جهات استطاعت دارد اما می‌داند که به میقات برسد قبل الميقات بالغ می‌شود، در اینجا می‌گویند بر این صغير واجب است که به حج برود، اما چطور در ما نحن فيه می‌گوییم واجب نیست؟

فرقش این است که در آنجا عقل می‌آید از باب لزوم امتثال مولى است؛ یعنی می‌گوید بر تو امتثال مولى واجب است؛ چون شرط موجود است؛ زیرا استطاعت را داری و وقتی هم که می‌خواهی اعمال حج را شروع کنی بلوغ آمده است. پس تو باید از حالا بروی و خودت را به حج برسانی، اما در اینجا عقل چنین حکمی نمی‌کند؛ یعنی عقل می‌گوید تا شرط وجوب محقق نشده اینجا وجوب نمی‌آید و فارق بین این فرع و آنجا همین است.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] مدارك الأحكام فی شرح عبادات شرائع الإسلام، ج 7، ص: 41.

[2] الفقيه 2- 430- 2885؛ وسائل الشیعة؛ ج 11، ص: 58، ح 14233- 2.

[3] «لكن دلالة هذا الصحيح غير ظاهرة إذ الظاهر منه كون جهة السؤال عدم قصد الحج من البلد، لا عدم تحقق الاستطاعة منه.» مستمسك العروة الوثقى؛ ج 10، ص: 78.

[4] «و قد استشكل فی الاستدلال بها- تارة- بأن الظاهر منها كون جهة السؤال عدم قصد الحج من البلد لا عدم تحقق الاستطاعة منه- و اخرى- بأن الأجزاء أعم من كونه حجة الإسلام و الجواب عن الثانى واضح فإنك عرفت ان الحج له حقائق متعددة و ماهية حجة الإسلام مغايرة مع ماهية غيرها من الحج الاستحبابى و النيابى و غيرهما فالحكم بالأجزاء لا محالة ينطبق على حجة الإسلام و أوجب عن الأول بصلاحية الجواب للاستدلال بها من جهة ترك الاستفصال بين ما إذا كان مستطيعاً من البلد و بين

ما إذا لم يكن كذلك و لكن الظاهر انه لا مجال لهذا الجواب فإنه بعد ما فرض كون حيثية السؤال امرا لا يرتبط بمسألة الاستطاعة لا مجال- حينئذ- للاستدلال بترك الاستفصال فى الجواب كما لا يخفى فالإنصاف تمامية الإشكال الأول لكن عرفت انه لا حاجة الى الاستدلال بالرواية أصلا فالحكم فى هذا الفرع هو وجوب الحج كما أفيد فى المتن.» تفصيل الشريعة فى شرح تحرير الوسيلة - الحج؛ ج1، ص: 100 .

[5] □ تحرير الوسيلة؛ ج1، ص: 373.